

وذكر ذلك في الفتاوى
محلات بمنزلة الفتاوى
بيان مقتضى المفهوم
شدة تحفظ المفهوم
باستدلال الفتاوى
لهم ما تقدموه لغافر
ونجح به
لها بالضم الأول در
ام معاشرة عنة

١٤

تموز فارك دن لام فارك دن بيك دن فارك دن فارك دن لام
متوك لاما فارك دن باشد بسكون آخر آخر شاع وقف كروه علام سقوط در فعلم شد
رام كرويد ور تثنية وجمع مذكر ومؤثر دن ساقط ميشو وملون جميع مؤثر صرف شير
 فعل شاعي مزيد عجم و القافية اقصى ريم باب صفا عمل المواتيات ياري وجل عن
باكي عمخوار كي كرون واسى يواسى مواساة فهو مواسين ودوسي يواسى مواسى مواسى
فذاك مواسى لم يواسى لم يواسى لا يواسى لكن يواسى لكن يواسى الامر
واسى ليواسى ليواسى وليني عنه لا تواسى لا تواسى لله يواسى ليواسى
الطرف منه مواسى مواسى مواسى مواسى مواسى مواسى مواسى مواسى
وقرارات باب نامي يرامي ست صرف صغير فعل شاعي مزيد صفا عف از باب
صفا عمل الوجهة باهم دوستي گرفتن فروگر اشت ومرورت واعانت وصلح ونكاشت
ولعاظ خاتم صحابه من موحاكمه وحوب صحابه مجا به فذاك مسکك لم يمحى
لم يمحى لم يمحى لم يمحى لم يمحى لكن يمحى لكن يمحى الامنه
محى معاً خاتم صحابه لمحى ابي ليهات ليهات ليهات ليهات وليني عنه الاتحاء
الاتحاء خاتم لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى
الاتحاء لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى
محى معاً فداك مسکك لم يمحى لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى
اقفال الاتحاء بخش گرفتن اتيه بجهة اتيه با ضوء مسحه واتيئه بجهة
اتيئه با فداك مسکك لم يمحى لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى ابي لمحى
اتيئه لمحى ابي لمحى

بسم الله الرحمن الرحيم

الظرف منه مثبت میباشد مثبات ماضی معلوم است اینجا اثبات آنها اخراج است
 در حمل او ثبت بود و او واقع شد بسیار فاکلید در باب فعال آنها اور اینها بدال کردند
 اثبات شد بعد و دو تا بهم آمدند اول ساکن شایان متوجه اول را در دوم او غام کردند
 اثبات شد اثبات در حمل او ثبت بود و او واقع شد بسیار فاکلید در باب فعال آنها اور
 بتا بدال کردند اثبات شد بعد دو تا جمع آمدند اول ساکن شایان متوجه اول را در دوم
 او غام کردند اثبات شد تا آخر مصادر معلوم شد و میباشد میباشند تا آخر میباشد
 در حمل قویت بود و او واقع شد بسیار فاکلید در باب فعال آنها اور اینها بدال کردند
 شد بعد دو تا در یک کلمه هم آمدند اول ساکن شایان متوجه اقل را در دوم او غام کردند
 شد مثبت شد مصادر میباشد میباشند میباشند تا آخر تعلیم این ماضی
 معلوم است آلام رساند اثبات اینجا اثبات اینجا اثبات اینجا اثبات اینجا اثبات
 کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن پا نزهه و صیل
 کسره در آولش در آور دام ریحان باشد بیکون آخر آخوشی و قفت کردند علامت
 سقوط حرکت شد اثبات گردید و در باقی صیغهای امنوکتر صیغه جمع مؤنث نون باشد
 میشود و چه دوم درین باب نست که واور ایمان یزدی میکند اثبات یا اثبات اینجا با محو
 چنانچه این بعد یا بعد این عاداً اثبات در حمل او ثبت بود و او ساکن پا قبل و مکحور ایمان
 بیا بدال کردند اینها شد یا اثبات در حمل قویت بود و او ساکن پا قبل و مفتح آنها
 را بالله بدال کردند یا اثبات شد و برین قیاس است تعلیم باقی صیغهای این باب حرفی است بضریح
در آور ایمان یزد را در تا اول دام ریحان کردند و در قویت تعلیم را صیغهای معلوم دارند

خانه بود ایمان
 خانه بود ایمان ایمان

صغیر فعل مثلاً مزید مثالی از باب فعال لایتیا و دعده پذیر فتن بکم
و دعده بکم کروان ایتیا کیا یک بعد ایتیا و دعه مو قعد دار و قعد کیو قعد ایتیا دافدا
مو قعد کلم کیا قعد کلم کیو قعد لا کیا قعد کلم کیا قعد لمن کیو قعد آلام منه ایتیه
کیو قعد لیا ایتیه کیو قعد والهی عنده لایتیه کیو قعد لا کیا قعد لا کیو قعد الطرف شه
مو قعد مو قعد آن مو قعدات صرف صغیر فعل مثلاً مزید مثالی از باب
افعال لایشار پهله کروان گوشته جزو راقسر پیشرا ایشارا دعه مو قدر و ایسر
پیشرا ایشارا خداک مکمل کلم پیشرا لم پیشرا لایشرا لایشرا لمن پیشرا لمن پیشرا لام
راقسر لایشرا لایشرا لایشرا و لنهی عنده لایشرا لایشرا لایشرا لایشرا لایشرا لایشرا لایشرا
مشران مشررات تعیین و هرفاین باب نهاد ایشیب یکی بست مگر فرق ایشت که
این باب یا بیست و ایشیب یکی بست و اویست ایسر در حمل ایشرا بو و یا و عشد بجا
فاکتمه در باب افعال آن یارا بنا بدل کردند ایشرا شد بعد دو تا بهم آمدند اول آن
مانی متحرک اول سه در دو هم از عاصم کردند ایسر شد و بین قیاس تعیین و صیغهای
باقي این باب صرف صغیر فعل مثلاً مزید اجوف و اوی از باب فعال
الایتیا بباب پیشیدن و مسافت بریدن ایتاب پیشتاب ایتیا یا دعه مو مجتباب
و ایتیب پیشتاب ایتیا با خداک مجتباب لکم پیشتاب لایشتاب لایشتاب لایشتاب
لمن پیشتاب لمن پیشتاب آلام منه ایتیب پیشتاب لایشتاب لایشتاب دلنهی عنده لایشتاب
لایشتاب لایشتاب لایشتاب الطرف منه مجتباب مجتباب این مجتبابات ماضی معلوم

۱۷۵

ج

ب

ج

ج

ج

ج

ج

ج

ج

ج

رجتات بـ اجتنـا باـ اجـتنـا بـ اـجـتنـا بـ اوـ مـتـحـرـكـ ماـ قـبـلـ اوـ مـفـتوـحـ
آـنـوـ اوـ رـاـ بالـفـ بـدـلـ كـرـدـ مـدـ اـجـتنـا بـ شـدـ اـجـتنـا بـ تـاـ درـ حـصـلـ اـجـتنـا بـ دـوـ وـ اوـ مـتـحـرـكـ قـبـلـ
اوـ مـفـتوـحـ آـنـوـ اوـ رـاـ بالـفـ بـدـلـ كـرـدـ مـدـ اـجـتنـا بـ تـاـ شـدـ اـجـتنـا بـ دـرـ حـصـلـ اـجـتنـا بـ دـوـ وـ اوـ مـتـحـرـكـ قـبـلـ
مـتـحـرـكـ ماـ قـبـلـ اوـ مـفـتوـحـ آـنـوـ اوـ رـاـ بالـفـ بـدـلـ كـرـدـ مـدـ التـقـارـ سـاـكـنـينـ شـدـ مـيـانـ الفـ وـ يـاـ
الفـ رـاـ حـذـفـ كـرـدـ مـدـ اـجـتنـا بـ شـدـ وـ بـرـيـنـ قـيـاسـتـ تعـلـيلـ تـاـ آـخـرـ مـاضـيـ مـعـلـومـ مـاضـيـ مـجـبـوـ
زـبـهـيـبـ اـجـتنـا بـ اـجـتنـا بـ تـاـ آـخـرـ اـجـتنـا بـ دـرـ حـصـلـ اـجـتنـا بـ دـوـ وـ كـرـهـ بـرـ وـ ثـقـيلـ بـوـ وـ نـقـلـ كـوـ
بـماـ قـبـلـ دـاـ اوـ مـدـ بـعـدـ سـلـبـ حـرـكـتـ ماـ قـبـلـ بـعـدـ دـاـ اوـ سـاـكـنـ ماـ قـبـلـ وـ مـكـسـوـرـ آـنـوـ اوـ رـاـ جـيـاـ بـدـلـ وـ
اـجـتنـا بـ شـدـ وـ بـرـيـنـ قـيـاسـتـ تعـلـيلـ لـ اـجـتنـا بـ اـجـتنـا بـ دـرـ حـصـلـ اـجـتنـا بـ دـوـ وـ كـرـهـ بـرـ دـاـ
ثـقـيلـ بـوـ وـ نـقـلـ كـوـ دـهـ بـاـ قـبـلـ دـاـ اوـ مـدـ بـعـدـ سـلـبـ حـرـكـتـ قـبـلـ بـعـدـ دـاـ اوـ سـاـكـنـ ماـ قـبـلـ وـ مـكـسـوـرـ
آـنـوـ اوـ رـاـ بـيـاـ بـدـلـ كـرـدـ مـدـ التـقـارـ سـاـكـنـينـ شـدـ مـيـانـ يـاـ وـ بـاـ يـاـ رـاـ حـذـفـ كـرـدـ مـدـ اـجـتنـا بـ شـدـ
برـيـنـ قـيـاسـتـ تعـلـيلـ تـاـ آـخـرـ مـاضـيـ مـاضـيـ مـجـبـوـ مـضـارـعـ مـعـلـومـ سـجـنـاـ بـ اـنـ
سـجـنـاـ بـوـنـ تـاـ آـخـرـ سـجـنـاـ بـ دـرـ حـصـلـ سـجـنـاـ بـ دـوـ وـ اوـ مـتـحـرـكـ ماـ قـبـلـ اوـ مـفـتوـحـ آـنـوـ اوـ رـاـ بالـفـ
کـرـدـ مـدـ سـجـنـاـ بـ شـدـ وـ بـرـيـنـ قـيـاسـتـ تعـلـيلـ لـاقـيـ صـيـغـهـيـاـيـ مـضـارـعـ مـعـلـومـ سـجـنـاـ بـ دـاـ
سـجـنـاـ بـوـنـ تـاـ آـخـرـ سـجـنـاـ بـ دـرـ حـصـلـ سـجـنـاـ بـ دـوـ وـ اوـ مـتـحـرـكـ ماـ قـبـلـ اوـ مـفـتوـحـ آـنـوـ اوـ رـاـ بالـفـ
اـلـفـ وـ يـاـ الفـ رـاـ حـذـفـ کـرـدـ مـدـ سـجـنـاـ بـ شـدـ وـ بـرـيـنـ قـيـاسـتـ تعـلـيلـ سـجـنـاـ بـ دـاـ مـضـارـعـ مـجـبـوـ
وـ سـجـنـاـ بـ سـجـنـاـ بـ اـنـ سـجـنـاـ بـوـنـ تـاـ آـخـرـ سـجـنـاـ بـ دـرـ حـصـلـ سـجـنـاـ بـ دـوـ وـ اوـ مـتـحـرـكـ ماـ قـبـلـ اوـ مـفـتوـحـ
آـنـوـ اوـ رـاـ بالـفـ بـدـلـ کـرـدـ مـدـ سـجـنـاـ بـ شـدـ وـ بـرـيـنـ قـيـاسـتـ تعـلـيلـ رـاـقـيـ صـيـغـهـيـاـيـ جـمـعـ

ل

انز

دیخواه

خودول

نهاون

افترس

های

۱۸۰

غایب بضم ایع مجهول شجین در حمل مجتبیون بود و او متخرک ماقبل و مفتوح آنواورا با الف
بدل کردند العقا رسکنین شد همیان الف و با الف را حذف کردند شجین شدوبرین
قياس است تعیین شجین م مصدر اجتنبیا با در حمل اجتبای بود و او متخرک ماقبل و مکسر
آنواورا بایا کردند اجتبای باشد اسم فاعل مجتبی مجتبیان مجتبایون مجتبایته مجتبایته
مجتبیات مجتبیات در حمل محبوب بود و او متخرک ماقبل و مفتوح آنواورا با الف بدل کردند
مجتبی مجتبی شدوبرین هنگال است تعیین آن از صیغهایی اعم فاعل اسم مفعول مجتبی الخ
مجتبی و هم محبوب بود و او متخرک ماقبل و مفتوح آنواورا با الف بدل کردند مجتبی
شدوبرین قیاس است تعیین باقی صیغهای اسم مفعول الامر منه اجتبی اجتبای بایا بواجنبه
اجتبای اجتبین اجتبی را ز مجتبی بنار کردند علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف سکنی ندهم وصل کسر و اوش و آور و نرامیان باشد بیکوئ آن
آخوش را وقف کردند علامت وقیعی سقوط حرکت شد القاعی سکنین شمیان الف و با
الف را حذف کردند اجتبین شدوبری باقی صیغهای امر خاهر نون ساقط شد مگر نون
جمع موئش ساقط نمیشود و صرف صغير فعل ملاهي مزید اجوف یا های زباب
افتغال بالاجتنبار برگزدن و بخواهش خودول پیزیری نهادن اخشار سختار اخشار
فهم مختار و اخشار سختار اخشار لامختار لمیخیر لمیخیر لامختار لامختار لامختار
لمن سختار الامر منه اخشر لمحتر لمحتر و الهنی عنده لامختار لامختار لامختار
الطرف منه مختار مختار این مختارات آین بای بقياس اجتبی سیجات بد و حق تعلیل

و قصیر اما فرق چنینست که اجتناب بیکجا پایه داشت و این باید یا می‌بود اختر و صل خش
 بود یا مستحرک ماقبل و مفتوح آن یارا بالف بدل کرد و مذاختار شد بیکجا و در صل خشید بود
 یا مستحرک ماقبل و مفتوح آن یارا بالف بدل کرد و مذاختار شد همان‌چنانی مجهول اختر و صل
 اختر بود کسره بیکجا ثقیل بود نقلکرده بجا قبول نمود بعد سلب حرکت ماقبل اختر شد اختر
 در صل اختر شد بیکجا ثقیل بود نقلکرده بجا قبول نمود بعد سلب حرکت ماقبل اختر
 ساکنین شد میان یارا و ریاضت کرد و مذاختر شد الامر منه اختر را اختراد
 اختر ریاضت کرد اختر را از ساختار بنیاد کرد و مذتاکه علامت تقبیال بود و آن را حذف
 کردند با بعد حذف ساکن بندر چهره و صل بکسره و لش فراور و غامر سخان باشد و بگوین اختر
 آخشنده و قفت کردند علامت و قفعی سقوط حرکت شد اتفاقاً ساکنین شد میان آن
 در آن الف مذاختر کردند اختر شد صرف صغیر فعل ملائی خزید ناقص شدی از اباب
 اتفاقاً اجتناب برگزینید فرمایند اجتنبی کشته اجتنباده و همچنانی و اجتنبی بجنبی اجتنباده
 فداک بجنبی کم بجنبی کم بجنبی کم بجنبی کم بجنبی کم بجنبی کم بجنبی آنچه منه بجنبی
 بجنبی بجنبی بجنبی و آنچه منه بجنبی بجنبی بجنبی بجنبی بجنبی بجنبی بجنبی
 بجنبیان بجنبیات اجتنبی در صل اجتنبی بود یا مستحرک ماقبل و مفتوح آن یارا بالف بدل
 کردند اجتنبی داشد اجتنبیا بروزین اتفاقاً لایز اصل خود داشت
 اجتنبیا در صل اجتنبیا بود یا مستحرک ماقبل و مفتوح آن یارا بالف بدل کردند اتفاقاً
 ساکنین شد میان آن الف و واوا آن الف را حذف کردند اجتنبیا شد بجنبیان تعلیل اجتنبی

اجتنبنا ماضی مجہول اجتنبی اجتنباً اجتبوا اما آخر اجتبوا در حل جتبیو ابو و ضمیر با
 ثقیل بود نقلکرد باتفاق او نز بعد سلب حرکتِ ما قبل التقاریسا کنین شد میان یا و
 یارا حذف کردند اجتبوا شیوه مشارع معلوم سچبی سچبیان سچبیون تا آخر مشارع
بر قدر آن اتفاق داشتند
 مجہول سچبی سچبیان سچبیون تا آخر اسم فاعل سچبی سچبیان سچبیون سچبیه سچبی
 سچبیه که سچبی در حل سچبی بود ضمیر برای ثقیل بود اما اختناد التقاریسا کنین شد
 میان یا و تقوین یارا حذف کردند سچبی شد سچبیون در حل سچبیون بود ضمیر برای
 ثقیل بود نقلکرد باتفاق او نز بعد از سلب حرکتِ ما قبل التقاریسا کنین شد میان یا و
 یارا حذف کردند سچبیون شد و تعییل اسم فعل نز بین طریقت مگر وصلش فتح باست
 الامر منه اجتنب اجتنباً اجتبوا اجتنبی اجتنباً اجتبی از سچبی بنا کردند مگر اعلا
 استقبال بعده از اثرا حذف کردند بعد حذف ساکنی بدل نز هزره و حل کسر و اول شد و اوردن

امر بهان باشد بسکون آخر آذنش و قع کردند علامت و قعی سقوط طرف علت شد
 اجتنبی گشت و در باقی صیغهای اهر حاضر سقوط لذنات پیشود مگر نون جمع مؤنث صرف بر
 فعل شدایی نزیده مضاعف از پارا فعال الاستدرا و کشیده شدن و درازی
ایمیده کیمیده ایمیده
 کم کشیده
کم کشیده
 کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده
کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده
 کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده

امتد راز نشید بنا کردند تا که علامت مستقبلی بود و آنرا از دست کردند و بعد حذف شد.
مانند همراه وصل بسیار دلنش در آوردن مادر بمان باشد بکون آخر آن را خوشای وقف
کردند علامت و قبضی سقوط حرکت شد این مقام ساکنین شیخ سیان هر دو دال دال اول که
ساکن شده بود برای افزایش غام و دال ثانی که ساکن شده برای علامت و قبضی بعضی دال ثانی
حرکت فتح دادند لایق الفتح است اگر کات بعد اول ساکن ثانی متوجه اول را فرمود
ایضاً غام کردند امتد عوازند و بعضی دال ثانی را حرکت کردند لایق الشاکن افزای
هزک هزک بالکن بعد اول ساکن ثانی متوجه اول را در دوم افزای غام کردند امتد خدا
و بعضی ترک افزایم کردند و خواهد نزد صرف صغیر فعل شدای شمزید اجوفی او
از باب اتفاقاً لایقیار امام شدند و فروتنی نمودند و کشیده شدند اتفاقاً
یقیاد ایقیاد همچو منقاد و ایقیاد یقیاد ایقیاد و ایقیاد کم یقید کم یقید لا
یقیاد لا یقیاد لمن یقیاد لمن یقیاد الامر منه اتفاق لیقید لیقید لیقید و المهنی عنده لا
یقید لا یقید لا یقید لا یقید الظرف منه منقاد و منقاد دان منقاد دات آضی معلوم
یقیاد ایقیاد ایقیاد و ایقیاد آنرا ماضی معلوم ایقیاد در حمل اتفاق دادند بعده بوقتی
مسفوح آنواورا بالف بدی کردند ایقیاد شدند ایقیاد تا بهمین طریق تعیین است ایقیاد
در حمل اتفاق دادند بعده بوقتی مسحی ایقیاد مسحی مسحی ایقیاد سایر
شد سیان ایقیاد دال ایقیاد را حذف کردند ایقیاد شد ایقیاد در حمل اتفاق دادند بعده
با و متوجه ماقبل و مسحی ایقیاد آنواورا بالف پرسی کردند ایقیاد ساکنین شد سیان ایقیاد

گردنی از مکانیکی این اتفاق را در خلاصه می‌دانیم: این اتفاق را می‌توان این‌گونه توصیف کرد:

رووال آلف را حذف کردند از افتادت شد بعده دال و تا هر دو قریب بخوبی بدمدند
را تا کردند و تا در تار او غایم کردند از افتادت شد آمنی مجھول انتقام افتاده افتاده
از خدا را ضمی مجھول افتاده در هصل اتفاق داده بود کسره برداشتنی بود و فعلکرده با قبیل داده
بعد سلیپ حرکت ما قبل و او ساکن با قبل و مکسور آنها در آسیا بدال کردند افتاده افتاده شد
آنچنان و در هصل اتفاق داده بود کسره برداشتنی بود و فعلکرده با قبیل داده بعد سلیپ
ما قبل و او ساکن با قبل و مکسور آنها در آسیا بدال کردند افتاده افتاده شد آنچنان و در هصل اتفاق
بود کسره برداشتنی بود و فعلکرده با قبیل داده بعد سلیپ حرکت ما قبل داده و او ساکن
ما قبل و مکسور آنها در آسیا بدال کردند افتاده افتاده شد صیان یا و دال با راهنم کردند
آنچنان شد مثناع معلوم بیقاده بیقاده ای و آن بیقاده بیقاده تا آخر بیقاده در هصل اتفاق داده
بود و او متوجه ما قبل و مفتح آنها در آالف بدال کردند بیقاده شد و پرین قیاس شد
با قیاسیها مثناع معلوم در آنچنان و آنچنان حذف ایقاباتیها و ساکنین مشود
مثناع مجھول بیقاده بیقاده ای و آن بیقاده بیقاده تا آخر بیقاده در هصل اتفاق داده بود و او متوجه
ما قبل و مفتح آنها در آالف بدال کردند بیقاده شد و در آنچنان و آنچنان حذف
ایقاباتیها مشود و مصدر اتفاقی او در هصل اتفاق داده بیقاده بیقاده ای و آن بیقاده
آنها در آسیا بدال کردند افتاده افتاده شد ایقاباتیها فاعل مثناع مثناع ای و آن بیقاده
مثناع ای و آن بیقاده ای و آن بیقاده در هصل اتفاق داده بود و او متوجه ما قبل و مفتح آنها در
آالف بدال کردند افتاده افتاده شد تا آخر بیقاده ای و آن بیقاده ای و آن بیقاده ای و آن بیقاده ای

کم و کم

منقاد و در حصل مفتوح بود و او سه کل با قبل او مفتوح آنها و را بالف بدل کردند منقاد
شده از الامر منه اتفاقاً و اتفاقاً و اتفاقاً و اتفاقاً و اتفاقاً و اتفاقاً و اتفاقاً
بنادر و ندر تاکه علامت استقبال بع و آنرا حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند همراه وصل
بکسر و را و لش و آور و خاص و همان باشد بگوئن آخر آخر شی و قفا کردند علامت قفعی
سقوط طاهر که شد اتفاقاً ساکنین شده میان آلف و دال آلف را حذف کردند اتفاق
و در تشییه و جمع مذکر لون ساقطه میشود مگر و در جمع مؤنث صرف صغر فعل علمی شمرید
ما قصر ولی از باب افعال الاتخوار پاک گردیدن انجی شیخی انخواه فهو
مشیخ و انجی شیخ انخواه فداک مشیخ کلم مشیخ لام مشیخ لا مشیخ لایمشی لکن مشیخ لان
یمشی از الامر منه انجی مشیخ مشیخ مشیخ و اینی عنده لام مشیخ لا مشیخ لا مشیخ لایمشی الظرف منه
مشیخ مشیخیان مشیخیات آنچی معلوم انجی از انخواه در اصل انخواه بود یا متوجه
ما قبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند اتفاقاً ساکنین شده میان آلف و دال آلف را حذف
کردند انخواه بشد انجست و در حصل انجست بود یا متوجه ما قبل او مفتوح آن یارا بالف بدل
کردند اتفاقاً ساکنین شده میان آلف و دال آلف را حذف کردند انجست بشد میقدیر اتفاقاً
و در حصل انخواه یا بود یا و قعده بر طرف بعد از آلف زاده آن یارا بجهه بدل کردند انخواه
شده مشیخ و در حصل مشیخی بود صفهم بر یا ثقلی بودند اتفاقاً ساکنین شده میان یا و تو ز
یارا حذف کردند مشیخی شده از الامر منه انجی انخواه انجی انخیا انخیان انخیم را از مشیخی
بنادر و ندر تاکه علامت استقبال بع و آنرا حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند همراه وصل

بکسر و سه وا لش فر آور و نه امر همان باشد بگوئ آخرا خوش را و قضا کردند علامت و قصی
سقوط طرف علت شد از تج گردید و در تعلیم و جمع مذکر نون ساقط بیشود مگر نون جمع
مُؤنث صرف صغير فعل ثلاثي مزید لغیضه هتروون از پاپ الفعال ام المتر و همکيو
شدان از خلق و فراهم آمدن اینز و می بیشز و می اینز و راه فنون متر و دا انز و می بیشز و
اینز فادر خدا ک متر و می بیشز و لم بیشز و لا بیشز و می لا بیشز و می لمن
بیشز و می الامر منه اینز و لم بیشز و لم بیشز و دا آنی عنده لا بیشز و لا بیشز و لا
بیشز و الطرق منه متر و می متر و میان متر و میان تمام تعليمه با و تصاريفهاين با
مانند تعليمه و تصاريف انجي یعنی است الامر منه اینز و اینز و میا اینز و دا اینز و می متر و

۱۸۹ اینز و میان اینز و میان از متر و می بنا کردند تا ک علامت بستقبال بعد آنرا حذف کردند

حذف ساکون ما نه همراه و صل بکسر و وا لش فر آور و نه امر همان باشد بگوئ آخرا خوش
وقت کردند علامت و قصی سقوط طرف علت شد از تج گردید و در تعلیم و جمع مذکر نون ساقط
بیشود مگر و جمع مُؤنث صرف صغير فعل ثلاثي مزید صضا عض از پاپ الفعال

الا اضایا بسته شدآن اقضیت بیضیت اتضایا با فنون منصب و اقضیت بیضیت اتضایا
قرآن منصب کلم بیضیت کلم بیضیت لم بیضیت لم بیضیت لا بیضیت لا بیضیت لمن بیضیت
لمن بیضیت الامر منه اقضیت بیضیت لمن بیضیت لمن بیضیت لمن بیضیت لمن بیضیت
لمن بیضیت و آنی عنده لا بیضیت معاً لا بیضیت لا بیضیت لمن بیضیت لمن بیضیت
لمن بیضیت لا بیضیت الظرف منه منصب بمنصبان منصبان اقضیت بیضیت لمن بیضیت

بیک نظر پر ^{لیکن بخلاف اینها مشابه موقعاتی هم باشند که در آنها این ترتیب اتفاق نماید} مطلع شوند
 بجا قبیل و او نزد بعده و او ساکن با قبیل و مکسور آنواز را پس از بدل کردند آنستیم شدوین
 قیاس است تعیین تا آنستیم است چنان و در اصل انتقام من بود و او متوجه باقیل و خبر
 صحیح ساکن حرکت و او را انقلکرده بجا قبیل و او نزد بعده و او ساکن با قبیل و مکسور آنواز را
 بدل کردند اینها را ساکنین شد میان یا و سیم یا راهدار کردند آنستیم شدوین قیاس از
 تعیین تا آخر راضی بجهول مضرای معلوم است چنان و تعیین یا سیم و میان تا آخر استیم در
 اصل انتقام بود و متوجه با قبیل و خبر صحیح ساکن حرکت و او را انقلکرده بجا قبیل و او نزد بعده
 و او ساکن با قبیل و مکسور آنواز را پس از بدل کردند آنستیم شدوین قیاس است تعیین هر باقی
 سیغها و مضرای معلوم کرد استیم و سیم که اینها را ساکنین بیشود میان یا و سیم یا راهدار
 بیشود مضرای بجهول است چنان و سیم یا سیم و میان تا آخر است چنان و در اصل انتقام بود
 و او متوجه باقیل و خبر صحیح ساکن حرکت و او را انقلکرده بجا قبیل و او نزد بعده و او در اصل متوجه
 بود اگذنون با قبیل و مفتح گشت آنواز را بالف بدل کردند است چنان شدوین قیاس از
 است تعیین باقی سیغها و مضرای بجهول کرد استیم و سیم که او بالف بدل شد
 و بالتفاوت ساکنین پیفتاد آسم فاعل استیم مسیغها که اینها را ساکن تا آخر استیم و در اصل انتقام بود
 متوجه باقیل و خبر صحیح ساکن حرکت و او را انقلکرده بجا قبیل و او نزد بعده و او ساکن با قبیل
 او مکسور آنواز را پس از بدل کردند استیم شدوین قیاس است چنان و سیغها را آسم فاعل استیم
 است چنان مسقاًم است چنان و در اصل انتقام بود و او متوجه باقیل و خبر
 صحیح ساکن حرکت و او را انقلکرده بجا قبیل و او نزد بعده و او در اصل متوجه بود اگذنون با قبیل

مفتح گشت آنواورا بالف بدل کردند مستقام شد و بر تقدیماست تعلیل با قیصیهای این
مفعول الامر منه استقیم استقیما استقیما استقیما استقیما استقیم را ز استقیم
پیش از دنیا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف سالکن با ندیمۀ وصل کسر
در اولش فرم آورند مادرها باشد بکون آنرا آندرش با وقتی کردند علامت و قعنی سقوط
حرکت شد التقادر ساکنین شده میان یا وهم با حذف کردند استقیم شد و در تینه و جمع
مذکر سقوط نون مشورگاره جمع مؤنث صرفی صفر فعل شلامی مزید ماقصودی از
باب استفعال الاستئناف در المدح موضع بجهه و شستقان آن استئنافی استئنافی
استئنافی و هم‌ستئنافی و استئنافی استئنافی استئنافی فذاک مسنجی کلم مفتح لم مفتح لام مفتح
لایستئنافی آن مسنجی آن مسنجی الامر منه استئناف استئناف استئناف و المدح عند آن
استئناف استئناف استئناف از طرف منه مسنجی مسنجیان مسنجیات صرف صغر
فعل شلامی مزید ماقصودی از باب استفعال الاستئناف استئنافی استئنافی استئنافی
مسنجی و مسنجی مسنجی استئنافی فذاک مسنجی کلم مسنجی لم مسنجی لام مسنجی
لایستئنافی آن مسنجی آن مسنجی الامر منه استئناف استئناف استئناف و المدح
استئناف استئناف استئناف از طرف منه مسنجی مسنجیان مسنجیات
ماضی معلوم استئناف استئنافی استئنافی استئنافی استئنافی استئنافی استئنافی
مضارع معلوم استئناف استئنافی استئنافی استئنافی استئنافی استئنافی استئنافی
فاعل مسنجی مسنجیان تا آذر اسم مفعول مسنجی مسنجیان تا آذر الامر منه استئناف

۱۹۶۱

ضریب بندهای از
دالدم الینوی
نواعی داده
کوچک شده
هدایت شده
نیکوچک شده
لشکل قوه
اضی غیره
پیش مدار
آن غلیل از خوش

لطفی از
لطفی از
لطفی از
لطفی از

لطفی از
لطفی از
لطفی از
لطفی از
لطفی از

از تحقیقی است تحقیقاً ما آخر است تحقیقی از تحقیقی بنا کردند تا که علامت است تعالیٰ بود از این
 حذف کردند با بعد حذف ساکن ما ندیده و صلک سرور او شف آور و ندا مریم باشد که
 آخر آخوش را وقف کردند علامت مفعلي سقوط در فعلت شد است تحقیقی گردید و در پایه
 صیغه اما حاضر سقوط نون شد مگر نون جمع مونث مصدر است تحقیقاً و صلک است تحقیقاً با و
 یا و قعشدیر طرف بعد از آلف زانده آن یارا بجزه بدل کردند است تحقیقاً شد صرف صغير
 فعل شکافی مزید لغيفه مقرن از باب است تعالیٰ الاستحقیاق زندگی خواست
 و شرم داشتن است تحقیقی است تحقیقاً همچو سجی و سجی است تحقیقی است تحقیقاً و قد ا
 مس تحقیقی ام است تحقیقی کم است تحقیقی لا است تحقیقی لآن است تحقیقی لآن است تحقیقی الامر
 است تحقیقی است تحقیقی است تحقیقی و آنه عنده لا است تحقیقی لا است تحقیقی لا است تحقیقی
 الکرف منه مس تحقیقی مس تحقیقی مس تحقیقات ماضی معلوم است تحقیقی است تحقیقاً است تحقیقاً
 است تحقیقاً است تحقیقی است تحقیقی است تحقیقاً است تحقیقی است تحقیقی است تحقیقاً ماضی همچو
 است تحقیقی است تحقیقاً است تحقیقاً است تحقیقی است تحقیقی است تحقیقاً است تحقیقاً است تحقیقاً
 مضارع عجهول است تحقیقی است تحقیقاً است تحقیقاً تا آخر مضارع معلوم است تحقیقی است تحقیقاً
 مس تحقیقاً تا آخر مس تحقیقی در صلک مس تحقیقی بود صمه بربای ثقيل بود اند اخذند القاریه
 شدمیان یا و تنوین حکمن یارا حذف کردند مس تحقیقی شد آسم مفعول مس تحقیقاً
 مس تحقیقاً مس تحقیقاً مس تحقیقاً تا ان مس تحقیقات مس تحقیقی در صلک مس تحقیقی بود و باسته که ماقبل او
 مفتح آن یارا بالف بدل کردند القاریه ساکنیں شدمیان (آلف و تنوین) از ملطف

کردند سُجّی شد آلام منه اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی
 علایق اسْتَحِی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند
 همراه وصل کسر داده و لش فا اور و نام رسان باشد بسکون آخر آخرين و قصه کردند علاوه
 و قصه سقوط طرف عملت شد اسْتَحِی گردید و در باقی صیغهها سقوط لانون میشود مگر نوزان
 جمع مؤنث مصدر اسْتَحِی و در صل اسْتَحِی یا بود یا و اعشد بر طرف بعد از الف زاده
 آن یارا بهمراه بدل کردند اسْتَحِی و شد و نیز جائز است که گویند اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی
 فهم سُجّح داسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی فذاک سُجّح کلم سُجّح لم سُجّح لایتْحی الایتْحی
 لَن سُجّح
 لَا سُجّح الطرف منه مُسْتَحِی مُسْتَحِی مُسْتَحِی مُسْتَحِی مُسْتَحِی مُسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی
 اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی
 یارا بالف بدل کردند اسْتَحِی شد بعد یا متحرک با قبل او مفتوح آن
 کرده بجا قبل و او نمایا در صل متحرک بود اگرین ما قبل او مفتوح گشت آن یارا بالف بدل
 کردند الیقا و ساکنین شدمیان پیروالغه الیقا اول حذف کردند اسْتَحِی شد اسْتَحِی
 در صل اسْتَحِی یارا بود یا متحرک با قبل او مفتوح صحیح ساکن حرکت یارا انقلکره بجا قبل و او
 یا در صل متحرک بود اگرین ما قبل او مفتوح گشت آن یارا بالغه بدل کردند بعد الف را
 حذف کردند لایجل المفعه اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی اسْتَحِی
 او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند الیقا و ساکنین شدمیان الاغه و واوالف بعد

کردند از شکیو آشده بعده یا متحرک با قبل و حرف صحیح ساکن حرکت یارانقلکرده باشد
و اوند یا در صل متحرک بود اکنون با قبل و مفتوح گشت آن یارا پا بپذیرد کردند همچنان
ساکنیشند میان الف و او الف را حذف کردند از شکیو آشده بین قیاس است
تعلیل استخیت استخیت استخیو در اصل استخیو بود یا متحرک با قبل و حرف صحیح ساکن
حرکت یارانقلکرده با قبل و اوند یا در صل متحرک بود اکنون با قبل و مفتوح گشت آن با
بالغه بدل کردند از تقاو ساکنیشند میان الف و یا الف را حذف کردند استخیو
شدو بین قیاس استخیت تعلیل تا آخر صیغه اما ماضی معلوم ماضی مجهول از شکیو استخیو
آن شکیو تا آخر شکیو در اصل استخیو بود کسره برای تعلیل بود نقلکرده با قبل و از بعد
یارا حذف کردند اجل لجعه استخیا شد اشکیو در اصل استخیو بود ضممه برای اقل
بود نقلکرده با قبل و از بعد سلبی در کتیبه اجل از تقاو ساکنیشند میان یاد و
یارا حذف کردند استخیو آشده بعده یا متحرک با قبل و حرف صحیح ساکن حرکت یارانقلکرده
با قبل و از تقاو ساکنیشند میان یاد و یارا حذف کردند اشکیو استخیو
اصل استخیو بود کسره برای تعلیل بود نقلکرده با قبل و از بعد یارا حذف کردند از
نحوت استخیو شدو بین قیاس استخیت استخیو در اصل استخیو بود
برای تعلیل بود نقلکرده با قبل و از تقاو ساکنیشند میان هر دو یا یاد اول را حذف
کردند استخیو شدو بین قیاس استخیت استخیو در اصل استخیو بود ضممه برای اقل معلوم
یستخیو میان استخیو تا آخر شکیو در اصل شکیو بود کسره برای تعلیل بود نقلکرده

بما قبل او نهاده ساکنین شد میان هر دو یا ایار او لی خذف کردند سیمی شد تا سخیان

در حمل سخیان بود کسره برای تعلیل بود نقل کرد و با قبل از نهاده یا راه خذف
کردند لایحه لیخه سخیان شد سخون در حمل سخیون بود ضممه برای تعلیل
بود نقلکرده با قبل از نهاده سلب حرکت ما قبل ایقادر ساکنین شد میان یا و وا و
یا راه خذف کردند سخیون شد بعده یا متخرک ما قبل و حرف صحیح ساکن حرکت
یا رانقلکرده با قبل از نهاده ساکنین شد میان یا و وا و یا راه خذف کردند سخون
شد سخین در حمل سخین بود کسره برای تعلیل بود نقلکرده با قبل او نهاده سقار
ساکنین شد میان هر دو یا ایار او لی خذف کردند سخین شد مضارع جهول سخی
سخیان سخون تا آخر لیخی در حمل سخی بود یا متخرک ما قبل او مفتوح آن یا رابا ۱۹۴

بدل کردند سخین شد بعده یا متخرک ما قبل و حرف صحیح ساکن حرکت یا رانقلکرده با قبل
و او نهاده یا در حمل متخرک بود اکنون ما قبل و مفتوح گشت آن یا رابا بدل کردند سخین
ایقادر ساکنین شد میان هر دو ایف ایف او لی خذف کردند سخی شد سخیان
اصن سخین بود یا متخرک ما قبل و حرف صحیح ساکن حرکت یا رانقلکرده با قبل او نهاده
در حمل متخرک بود اکنون ما قبل و مفتوح گشت آن یا رابا بدل بدل کردند بعده ایف را
خذف کردند از جهیت نفت سخیان شد سخون در حمل سخیون بود یا متخرک ما قبل و
مفتوح گشت آن یا رابا بدل کردند ایقادر ساکنین شد میان ایف دواو ایف
خذف کردند سخیون شد بعده یا متخرک ما قبل و حرف صحیح ساکن حرکت یا رانقلکرده

الفا علی الفون ایون الیزد پنچ بیرون ایون ایون برو برو برو ایون ایون ایون ایون ایون

بما قبل و اندیاده حمل متخرک بود و آکنون با قبل و مفتوح گشت آن یارا با این بدیل که فضای
التقا و ساکنین شد میان الف و واو ایف را حذف کرد و نزدیک تر شد تحقیقین و میزونی یافته قوانین
اصول مُتحیثین بود و یا متخرک با قبل و درف صحیح ساکن حرکت یارا نتفلکره بما قبل و اند
التقا و ساکنین شد میان هر دو یا یا بر اول را حذف کرد و نزدیک تر شد تحقیقین و میزونی
مئونیت خالط به اصل تحقیقین بود و یا متخرک با قبل و درف صحیح ساکن حرکت یارا نتفلکره
بما قبل و اندیاده حمل متخرک بود و آکنون با قبل و مفتوح گشت آن یارا با این بدیل که فضای
التقا و ساکنین شد میان الف و یا ایضاً ایضاً را حذف کرد و نزدیک تر شد تحقیقین شد جده یا متخرک با قبل
او درف صحیح ساکن حرکت یارا نتفلکره بما قبل و اندیاده حمل متخرک بود و آکنون با قبل و
مفتوح گشت آن یارا با این بدیل که فضای التقا و ساکنین شد میان هر دو یا یا بر اول را
حذف کرد و نزدیک تحقیقین شد مقصده استخوار و حمل استخیا یا بود و یا واقع شد بر طرف بعد
آیضاً زاده آن یارا بهمراه بدیل کرد و نزد استخیا شد بعده یا متخرک با قبل و درف صحیح ساکن
حرکت یارا نقل کرد و با قبل و اندیاده یاده اصل متخرک بود و آکنون با قبل و مفتوح گشت آن
یارا با این بدیل که فضای التقا و ساکنین شد میان هر دو الف ایف ایف ایف ایف ایف ایف ایف
شد اسهم غایل تبعیت میخیان مُتحیثین مُتحیثین مُتحیثین مُتحیثین مُتحیثین مُتحیثین
بود و شده بربایشیل بود اند اینده التقا و ساکنین شد میان یا و تقویین یارا حذف کرد و
مُتحی شد بعده یا متخرک با قبل و درف صحیح ساکن حرکت یارا نتفلکره با قبل و مفتوح گشت
ساکنین شد میان یا و تقویین یارا حذف کرد و فرستخواه شد میخیان و حمل مُتحیان

اید و کسر و ببر یا ثقیل برو و نقلکاره بجا قبیل او وند بعده یا را حذف کر و ند برای خفت

مشخیان شد مسخون در حل صحیحهون برو و ضم ببر یا ثقیل برو و نقلکاره بجا قبیل
بروزن مستغلان^{۱۲}

و از ند بعد سلیپ حرکت ماقبل آنقا رسکنین شد میان یا او او یا را حذف کر فرد مسخهون

شد بعده یا متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکاره بجا قبیل او وند آنقا رسکن

رسکنین شد میان یا او او یا را حذف کر وند مسخون شد مسخهون در حل صحیحهون برو و یا

مشخک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکاره بجا قبیل او وند آنقا رسکن

شقت مسخه شد مشخیان در حل صحیحهون برو و نقلکاره بین صیغه مانند تعطیل مسخه

بروزن مستغلان^{۱۳}

شست مسخیات که در حل مسخیات برو آسم مفعول تحقی مسخیان مسخون شد

مسخیان مسخیات که مسخی و حل صحیحی برو یا متحرک ماقبل و مفتح آن یا را بالف

بل کرو ند آنقا رسکنین شد میان آلف و تنوین آلف را حذف کر وند مسخی شد

بعده یا متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکاره بجا قبیل او ند برو و حل مشخک

برو و اکنون ماقبل و مفتح گشت آن یا را بالف بدل کرو ند آنقا رسکنین شد میان

آلف و تنوین تکن آنقدر را حذف کر وند مسخی شد مسخیان در حل مسخیان برو و یا متحرک

ما قبل و حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکاره بجا قبیل او ند برو و حل مشخک برو و اکنون

ما قبل و مفتح گشت آن یا را بالف بل کرو ند آنقا رسکنین شد میان آلف برو و

آلف را حذف کر وند مسخون شد مسخه در حل صحیحه برو و یا متحرک ما قبل و مفتح آن

یا را بالف بدل کرو ند مسخیا شد بعده یا متحرک ما قبل و حرف صحیح ساکن حرکت یا را نظر

کروه بحالی و ندیاره حمل متورک بود اکنون ماقبل و مفتح گشت آن یارا بالغ بدل کرد عذر
ان تقاضا رسانکنین شد میان هر دو الف آلف اول را حذف کردند مسخیان شد مسخیان
در حمل مسخیان بود یا متورک ماقبل و مفتح آن یارا بالغ بدل کردند بعد از تقاضا
سانکنین شد میان هر دو الف آلف اول را حذف کردند مسخیان شد مسخیان
ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یارا تقلید کرد و بحالی اند ندیاره حمل متورک بود اکنون
ما قبل و مفتح گشت آن یارا بالغ بدل کردند از تقاضا رسانکنین شد میان هر دو الف آلف
اول را حذف کردند مسخیان شد مسخیان شد مسخیات در حمل مسخیات بود یا متورک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یارا نقل کرد بحالی اند ندیاره حمل متورک بود اکنون ما قبل او
مفتح گشت آن یارا بالغ بدل کردند دو الف را حذف کردند این جمل از نوع مسخیات شد
الامر منع اشیخ اسخیا اسخیا اسخی (اسخی) اسخی اسخی اسخی اسخی اسخی اسخی اسخی اسخی
استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن مدندره و حمل کسر را اول شد آنرا
امر چنان باشد بکون آفر آخرش را وقفه کردند علامت و قنی سقوط در فعله شد
اشیخ کروید و در تئیه و جمع سقوط نون شد مگر نون جمع سوئش حرف صغير فعل شد
بروزن اتفاق^{۱۱}

هزار دهیه مصباح عطف از باب استقبال اللست بایقانم و حاصل شدن
استشیل استشیه استشیه استشیه استشیه استشیه استشیه استشیه استشیه استشیه
کلم استشیه
الامر منع استشیه استشیه استشیه استشیه استشیه استشیه استشیه استشیه استشیه

و آنچه عذر لایستش باشد لایستش لایستش لایستش لایستش
 لایستش معاً لایستش الظرف منه مستحب منشیان مستحبات آنچه علوم
 مستحب اشتیا اشتیوا در حل استحبابا بود و در فارسیکشون که کلمه بهم آمدند
 هر دو متاخر درکت اول انقدر و هباقبل و اون بعده اول ساکن شانی متخر اول دو دوم
 اوقاعام کردند لایستش شد و بین قیاس است تعلیل در باقی صیغه‌ها و آنچه علوم آنچه
 مجهول استیه اشتیا اشتیوا تا آخر و تعلیل این باشند آنچه علوم است مصالح
 معلوم لایستش ریشیان لایستیون تا آخری لایستش در حل لایستش بود و در فارسی
 یکشون که کلمه بهم آمدند هر دو متاخر درکت اول انقدر و هباقبل و اون بعده اول ساکن
 متخر اول داد دو دوم اوقاعام کردند لایستش شد و بین قیاس است تعلیل در مصالح
 مجهول صرف صفر فعل شانی غریب ناقص بی از با ب لتعقل آلسنی آند و کرد
 و خواندن بشارة و دروغ لغتنی تمسیحی تمسیحی فهمتی و تمسیحی چشمی تمسیحی افکار
 تمسیحی لئم تمسیح لئم تمسیح لایسمی لئم تمسیح لئم تمسیحی الامر منه تمن لعن
 لایتمش لایتمش والیعنی عده لا تمسیح لایتمش لایتمش الظرف منه تمسیحی تمسیحی
 تمسیحی که آنچه معلوم تمسیحی تمسیحی تمسیحی تمسیحی مجهول تمسیحی تمسیحی تمسیحی
 معلوم تمسیحی یمیشیان تا آخر مصالح مجهول تمسیحی یمیشیان یمیشیون الخ مصدر تمسیحی اور
 اصل تمسیحی یمیشیان تا آخر مصالح مجهول تمسیحی یمیشیان یمیشیون الخ مصدر تمسیحی
 یمیشیان مهمنون تمسیحی تمسیحیان مهمنیات آسهم مقول مهمنی تمسیحیان مهمنون

لاد

الله

الله

الله

الله

الله

الله

الله

الله

١٩٨

مع

ش

ش

ش

ش

ش

ش

ش

ش

لاد دوز بجز امداد لاد لاد بجز دوز لاد

و مکن که میخواهیان مُتّحِبَاتِ الامر منه مُتّسَعَ تختیاً مُتّسَعَ امتحنی تختیاً مُتّسَعَ نیز را
امتحنی بنا کر و ندای کار علامت استحقابال بود اما از حذف کردند ما بعد حذف تحریکیان را
چنان باشد بیکوئ آن خرا آفرش کردند علامت قفقی سقوط در فعلت شدیدن که این
و در باقی عیغما و سقوط لون شد مگر زون جمع مونش صرف صغير فعل شدایی هر زید عضدا
از باب تفعّل التّجَبُّ و سوتی ندوون سیرا بشدن مُتّحِبَاتِ مُتّحِبَاتِ هم مُتّحِبَاتِ
و مُتّحِبَاتِ مُتّحِبَاتِ فذاک مُتّحِبَاتِ لم مُتّحِبَاتِ لا مُتّحِبَاتِ لا مُتّحِبَاتِ لون
مُتّحِبَاتِ لون مُتّحِبَاتِ الامر منه مُتّحِبَاتِ لم مُتّحِبَاتِ لم مُتّحِبَاتِ والثُّنْدِی عنده لا مُتّحِبَاتِ
مُتّحِبَاتِ لایمَحِبَّ لایمَحِبَّ الطرف منه مُتّحِبَاتِ مُتّحِبَاتِ مُتّحِبَاتِ تصریف دلیل کی
مُتّحِبَاتِ لایمَحِبَّ لایمَحِبَّ الطرف منه مُتّحِبَاتِ مُتّحِبَاتِ مُتّحِبَاتِ تصریف دلیل کی
باب نه صیحت چنانچه تصرف یتقریست صرف صغير فعل شدایی امزید ماقص کی
از باب تفاعُلِ التّصَابِیِّ امر و پرسی تصابی یتھابی تصابیان فیوستھاب و
تصویبی یتھابی تصابیان فذاک متھاب لم متھاب لم یتھاب لایتھاب لایتھاب
و یتھابی لون یتھابی لون یتھابی الامر منه تصابی لم تصابی لم یتھاب لایتھاب لایتھاب
و آنکه عنده لایتھاب لایتھاب لایتھاب لایتھاب لایتھاب لایتھاب لایتھاب
متھابیات ماینه معلوم یتھابی تصابیان یتھابیان یتھابیون ایم مصلیع مجھول
یتھابی یتھابیان یتھابیون ایم آسم فاعل متھاب متھابیان متھابیون
متھابیه متھابیان متھابیات آسم مفعول متھابی متھابیان متھابیون

مُتَحَاَبَةٌ مُتَحَاَبَةٌ بَلْ مُتَعَاَبَاتٌ الْأَمْرِ مِنْ تَهَابٍ تَهَابٌ بَلْ تَهَابُ الْأَهْلَكَ بَلْ
تَهَابٌ بَلْ تَهَابٌ بَلْ تَهَابٌ بَلْ تَهَابٌ بَلْ تَهَابٌ بَلْ تَهَابٌ بَلْ تَهَابٌ بَلْ تَهَابٌ بَلْ
كَوْنَدَ مَا بَعْدَ حَذْفِ تَهَوكَ لِنَدَامِرِهَانِ بَاشَهُدْ بِيَكُونِ غَرَّ آخِرِ شَعَارِ رَقْفَتْ كَوْنَدَ مَلَاسَتْ وَ
سَقْوَطِ طُوفِيَ عَلَمَتْ شَدَّ تَهَابٌ بَلْ دَوْرِ عَصِيمَهَا بَاقِي سَقْوَطِ لَوْنِ بِيَشَوَدْ مَغْرِنُونِ جَمِيعِ مَوْتِ
صَرْفِ صَغِيرِ فَعْلِ شَلَافِيَ مُزِيدِ مَضَا عَفْلَ زَيَابِ تَهَاعِلِ الْأَتَابِ بَلْ يَكِيدَرِ دَوْسَتِي
دَشْقَنِ تَهَاجَبِ تَهَاجَبِ تَهَاجَبِ تَهَاجَبِ وَتَهَجُوبِ تَهَاجَبِ تَهَاجَبِ قَدَّا كَمَتَهَاجَبِ لَمْ
تَهَاجَبِ لَمْ تَهَاجَبِ لَمْ تَهَاجَبِ لَمْ تَهَاجَبِ لَمْ تَهَاجَبِ لَمْ تَهَاجَبِ لَمْ تَهَاجَبِ لَمْ تَهَاجَبِ
الْأَمْرِ مِنْ تَهَاجَبِ لَهَتَهَاجَبِ لَهَتَهَاجَبِ لَهَتَهَاجَبِ لَهَتَهَاجَبِ لَهَتَهَاجَبِ لَهَتَهَاجَبِ
الظَّرْفِ مِنْ تَهَاجَبِ تَهَاجَبِ تَهَاجَبِ تَهَاجَبِ وَرَهْلَ تَهَاجَبِ بَوْ دَوْرَفِ اَنْكِيجِنِرِ ۱۹۹

وَرِيكَ كَلِيمَهِمْ آمِندَهِرِ دَوْتَهُوكَ لَقَلِيلِ سَاكِنِ كَرِوهِ دَرِوَهِ دَرِغَامِ كَوْنَدَ تَهَاجَبِ شَدَّ وَ
بَرِينِ قَيَا سَعَيْهَ تَهَلِيلِ بَاقِي صَعِيمَهَا بَادِئِي مَعْلُومِ مَاضِي بَعْبُولِ تَهَجُوبِ تَهَوْبَا كَوْنُونِ
الْأَنْتَهَجُوبِ وَرَهْلَ تَهَجُوبِ بَوْ دَوْرَهِنَهَهَزِ كَيْجِنِشِ يَكِيدَرِ بَهِمْ آمِندَهِرِ دَوْتَهُوكَ لَقَلِيلِ سَاكِنِ
كَرِوهِ دَرِوَهِ دَرِغَامِ كَوْنَدَ تَهَجُوبِهِ شَدَّ وَبَرِينِ قَيَا سَعَيْهَ تَهَلِيلِ بَاقِي صَعِيمَهَا بَادِئِي
بَعْبُولِ مَهَارَعِ مَعْلُومِ تَهَاجَبِ تَهَاجَبِ بَلْ تَهَاجَبِونِ الْأَنْتَهَجَبِ وَرَهْلَ تَهَاجَبِ بَوْ دَوْ
دَرِفِ اَنْكِيجِنِشِ يَكِيدَرِ بَهِمْ آمِندَهِرِ دَوْتَهُوكَ لَقَلِيلِ سَاكِنِ كَرِوهِ دَرِوَهِ دَرِغَامِ كَوْنَدَ
تَهَاجَبِ شَدَّ وَبَرِينِ قَيَا سَعَيْهَ تَهَلِيلِ تَهَاجَبِ بَلْ مَهَارَعِ بَعْبُولِ تَهَاجَبِ تَهَاجَبِ بَلْ تَهَاجَبِ
الْأَنْتَهَجَبِ وَرَهْلَ تَهَاجَبِ بَوْ دَوْرَهِنَهَهَزِ كَيْجِنِشِ يَكِيدَرِ بَهِمْ آمِندَهِرِ دَوْتَهُوكَ لَقَلِيلِ

سَكُنْ كَرْدَه وَرَوْمَ اِذْغَامَ كَرْدَه مُتَحَايْبَ شَدَّ آسِمَ فَاعِلْ مُتَحَايْبَ مُتَحَايْبَ اِنْ مُتَحَايْبَ
وَرَجَلْ مُتَحَايْبَ بَوْ دَوْ حَرْفَ اِزْكَيْجِنْ وَسَيْكَ كَلْمَه يَهِمْ آهَدَهَرْ وَمُتَحَركَ اَقْلَ سَكُونْ كَرْدَه
وَرَوْمَ اِذْغَامَ كَرْدَه مُتَحَايْبَ شَدَّ آسِمَ مَفْعُولْ مُتَحَايْبَ اِنْ تَعْلِيلَ هَمْ مَفْعُولْ بِرْ قِيَاسِ
آسِمَ فَاعِلْ سَتْ لِيكَنْ اِصْلِ اِسِمَ مَفْعُولْ مُتَحَايْبَ بَفْتَحَ عَيْنِ كَلْمَه بَوْ دَنْسَنْجَه قَاعِدَه عِنْدَه
سَتْ اِلَامِنْهَ مُتَحَايْبَ سَخَايَه سَخَايَه سَخَايَه بَوْ اَسَخَايَه سَخَايَه سَخَايَه سَخَايَه سَخَايَه
سَخَايَه بَنَا كَرْدَه تَكَه عَلَامَتْ هَقِيَالْ بَوْ دَنْزَادَه حَذَفَ كَرْدَه بَعْدَ حَذَفَ هَتْرُوكَ مَانَدَه سَهَا
بَاشَدَه بِكُونَ آهَهَدَه شَهَدَه وَقَفَ كَرْدَه عَلَامَتْ وَقَفَيْ سَقُوطَه حَدَكَتْ شَدَه تَقَارَه سَكَنْه شَدَه
سِيَانِ هَرَدَه بَاهَرَه اَوْ كَه سَكُونَه بَوْ دَهْرَه اِذْغَامَه وَبَاهَرَه اَهَيْهَه بَوْ دَهْرَه اَهَيْهَه
وَقَفَيْ بِعَيْنِي بَاهَرَه اَهَيْهَه رَافِعَه دَوْهَدَه لَانَه اَعْتَدَه اَنْهَهَه اَنْهَهَه اَنْهَهَه
اِذْهَهَه كَه هَهِرَه وَبِعَيْنِي تَرَكَ اِذْغَامَه كَرْدَه بَنَكَه بَاهَه اَيْنَه تَعْلِيلَه بَاهَه كَه اَنْهَهَه

وَضَلَلْ بِيَاهِيَه بَاهَه
اَيْهَه اَهَهَه اِذْغَامَه مِيكَهْه تَاهَه بَاهَه
وَظَاهَه صَفَرَه صَغِيرَه فَعَلْ ثَلَاثَه مَزِيدَه صَحِحَه اِزْبَابَه فَعَلْ اَلَّا تَرْهِبَه خَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه
اَسْتَهَه بَاهَه
بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه
بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه
بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه
بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه بَاهَه